

## از نگاه تفسیری تا بنیاد فقهی: تحلیل تطور آیه ۹۹ سوره توبه به مثابه شرطیت «قصد قربت»

چکیده:

آیه ۹۹ سوره توبه، موضوع یک تطور بنیادین در منطق استنباط است؛ این آیه که در سنت تفسیری به مثابه یک «قضیه خارجی» در مدح گروهی از اعراب فهمیده شده، در سنت فقهی امامیه به یک «قضیه حقیقه» و بنیاد قاعده عام «لزوم قصد قربت» در عبادات بدل شده است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد تطبیقی سازوکارهای این گذار از توصیف به تجویز را کالبدشکافی می کند. یافته ها نشان می دهد این فرآیند، محصول تعامل نظام مند یک مبنای کلامی (لزوم اخلاص در عبودیت) با یک ابزار اصولی (تنقیح مناط) است. در این مدل، اصل کلامی، زمینه را برای شناسایی آیه به عنوان مستندی مناسب فراهم کرده و سپس، ابزار اصولی با الغای خصوصیات مورد، «نیت تقرب» را به عنوان «علت مدح» استخراج و تعمیم می دهد. این تعامل روشمند، نه تنها یک گزاره توصیفی را به یک قاعده تأسیسی و یک فضیلت اخلاقی را به شرط صحت فقهی ارتقا داده، بلکه پویایی منطق قاعده سازی فقهی از متون تاریخی - اخلاقی قرآن را آشکار می سازد. کلیدواژگان: قصد قربت، تطور استنباط، تفسیر فقهی قرآن، تنقیح مناط، آیه ۹۹ سوره توبه.

پیشینه پژوهش

مجله نشریات

در منظومه معرفتی علوم اسلامی، متون مقدس همواره در کانون تنشی پویا میان «دلالت اولیه» و «استنباط ثانویه» قرار داشته‌اند. این تنش، که در نقطه تلاقی علوم تفسیر، فقه و اصول فقه به اوج خود می‌رسد، بستری برای شکل‌گیری دقیق‌ترین مباحث استنباطی فراهم آورده است. آیه ۹۹ سوره توبه، به عنوان یک مطالعه موردی برجسته، این فرآیند را به شکلی شفاف به تصویر می‌کشد: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ...» در قرائت نخست و در چارچوب سنت تفسیری، این آیه یک «قضیه خارجی» است؛ گزاره‌ای توصیفی که به مدح گروهی مشخص از بادیه‌نشینان مؤمن در صدر اسلام، همچون بنی‌مقرن از قبیله مزینه (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۸۶۷)، می‌پردازد. در این افق معنایی، دلالت آیه به لحاظ تاریخی و مصداقی، مقید و محدود است.

با این همه، همین متن در گذار به ساحت استنباط فقهی امامیه، دستخوش یک تطور بنیادین می‌شود. فقها، با اعمال سازوکارهای اجتهادی، آیه را از قید سیاق تاریخی آن رها کرده و به یک «قضیه حقیقیه» و بنیانی برای تأسیس یک قاعده فقهی عام، یعنی «الزوم نیت قربت در ماهیت تمام عبادات»، بدل ساخته‌اند. استدلال ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) در غنیة النزوع که مدح الهی از این گروه را دلیلی بر شرطیت «قصد قربت» برای همه مکلفان می‌داند، نقطه عطفی در این فرایند است که در آثار فقه‌های متأخری چون شهید اول (۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰) و محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱) به یک اصل مسلم فقهی تبدیل می‌شود.

این چرخش از «توصیف یک فضیلت خاص» به «تجویز یک شرط عام»، پرسش محوری این پژوهش را صورت‌بندی می‌کند: چه مبانی و سازوکارهای استدلالی در حوزه‌های تفسیر، اصول فقه و کلام، این تطور دلالتی را ممکن و موجه ساخته است؟ این مقاله در پی کالبدشکافی این گذار استنباطی و تحلیل انتقادی فرایندی است که طی آن، یک متن مقید، به بنیادی برای یک قاعده عام بدل گشته است.

پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که مواجهه با آیه ۹۹ توبه، در سه جریان فکری متمایز قابل ردیابی است. جریان نخست، رویکرد غالب «تفسیری تاریخی-اثباتی» است که بدنه اصلی سنت تفسیری، اعم از شیعه و سنی، را تشکیل می‌دهد. در این جریان، که آثاری چون جامع البیان طبری (۱۴۱۲ق، ج ۱۱،

ص ۵)، الکشاف زمخشری (۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰۳)، التفسیر الکبیر فخر رازی (۱۴۲۰ق، ج ۱۶، ص ۱۲۶) و مجمع البیان طبرسی (۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۹۶) نمایندگان برجسته آن هستند، همت اصلی مفسر، تثبیت معنای آیه از طریق ارجاع به شأن نزول، لغت و روایات است. روش‌شناسی این جریان، اساساً «پس‌نگر» بوده و در پی تطبیق متن با واقعیت تاریخی زمان نزول است. جریان دوم، رویکرد «تأویلی-باطنی» است که هرچند در اقلیت قرار دارد، اما ظرفیت متن برای خروج از بافتار اولیه را به خوبی نشان می‌دهد. این رویکرد در تفسیر اسماعیلی و به‌ویژه در تأویل الدعائم نعمان بن محمد (ابن حیون، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲) تجلی می‌یابد که با روشی نمادین، مفاهیمی چون «اعراب» و «مدینه» را به اصطلاحاتی فنی در منظومه کلامی-سیاسی خود بدل می‌کند. جریان سوم، رویکرد «فقهی انتزاعی-تأسیسی» است که فقهای امامیه آن را نمایندگی می‌کنند. در این جریان، روش‌شناسی از حالت «اثباتی» به حالت «تأسیسی» تغییر می‌کند. فقها، با انتزاع یک مفهوم کلی (مطلوبیت قصد قربت) از یک مصداق جزئی (انفاق اعراب مؤمن)، به تأسیس یک قاعده عام می‌پردازند. این رویکرد که در کتب استدلالی مهمی چون غنیة النزوع ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) و جامع المقاصد محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱) به اوج خود می‌رسد، آیه را نه به عنوان یک گزارش تاریخی، بلکه به مثابه یک «دلیل» و «بنیاد» حقوقی به کار می‌گیرد. با وجود غنای مباحث در هر یک از این سه جریان، خلأ پژوهشی دقیقاً در فضای بینارشته‌ای میان جریان اول و سوم قرار دارد. تاکنون پژوهشی که خود «فرایند گذار» و «منطق استنباطی» حاکم بر این تطور را به عنوان موضوع مستقل خود تحلیل کند، مغفول مانده است. نوآوری این مقاله در همین نقطه نهفته است: کالبدشکافی سازوکارهای این جهش دلالی و ارائه مدلی برای تبیین آن.

این مقاله با به‌کارگیری روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی، استدلال می‌کند که این تطور، محصول تعامل نظام‌مند دو مبنای کلیدی است: نخست، یک مبنای اصولی که در فرایند «تنقیح مناط» برای استخراج ملاک عام تجلی یافته؛ و دوم، یک مبنای کلامی ریشه‌دار در اصل «لزوم اخلاص آگاهانه در عبودیت» که این استنباط را توجیه و تقویت کرده است. این تحلیل، نه تنها پویایی منطق استنباط در سنت اسلامی را به تصویر می‌کشد، بلکه چگونگی تبدیل یک فضیلت اخلاقی به یک شرط صحت فقهی را نیز کالبدشکافی می‌نماید.

## ۲. تثبیت دلالت آیه در جهان تفسیر: آیه به مثابه یک «قضیه خارجی»

برای کالبدشکافی دقیق تطور استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، گام نخست، بازسازی بی طرفانه دلالت اولیه این متن در بستر اصلی خود، یعنی «جهان تفسیر» است. پیش از آنکه این آیه به یک بنیاد فقهی بدل شود، هویتی تفسیری، منسجم و تثبیت شده داشت. در این بخش، با به کارگیری ابزارهای لغوی، سیاقی و تاریخی-روایی، نشان خواهیم داد که چگونه اجماع غالب مفسران، معنای آیه را در چارچوب یک «قضیه خارجی» و مقید به یک واقعیت تاریخی مشخص فهمیده اند. این تثبیت، صرفاً یک مقدمه تاریخی نیست، بلکه به مثابه سنگ بنای تحلیلی این پژوهش عمل می کند؛ چرا که ارزیابی عمق و منطق هرگونه «توسعه» یا «تغییر» معنایی در ساحت فقه، تنها با اتکا به این نقطه عزیمت تفسیری، ممکن و معنادار خواهد بود. به عبارت دیگر، ابتدا باید بفهمیم آیه «چه می گفت» تا بتوانیم تحلیل کنیم که چگونه به چیزی کاملاً متفاوت «تبدیل شد».

### ۱-۱. تحلیل لغوی و سیاقی: معنای «قُرْبَات» و «صَلَوَاتِ الرَّسُول» در متن آیه

شالوده معنایی آیه ۹۹ سوره توبه بر دو مفهوم کلیدی «قُرْبَات» و «صَلَوَاتِ الرَّسُول» استوار است که تعامل آن ها، جهان بینی این گروه از مؤمنان را ترسیم می کند. واژه «قُرْبَات»، جمع «قُرْبَة»، به هر آن چیزی اطلاق می شود که وسیله ای برای نزدیکی و تقرب قرار گیرد. این واژه که از ریشه «ق-ر-ب» به معنای بنیادین «نزدیکی» اخذ شده، در سیاق آیه بر انفاق های مالی اعراب مؤمن تطبیق داده شده است؛ انفاقی که در تقابل مستقیم با «مَغْرَم» (خسارت و غرامت) در آیه پیشین، به مثابه یک سرمایه گذاری معنوی برای کسب منزلت «عِنْدَ اللَّهِ» تلقی می شود.

علمای لغت در باب حرکت «راء» در حالت مفرد این واژه، وجوه متعددی چون ضم «قُرْبَة»، سکون «قُرْبَة» و حتی فتح «قُرْبَة» را بر شمرده اند (زجاج، ۱۹۸۸م، ج ۲، ص ۴۶۵). قرائت نافع به روایت ورش نیز بر ضم «راء» «قُرْبَة» استوار است (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۸، ص ۲۳۵). در این میان، ابوعلی فارسی با تطبیق یک قاعده کلی لغوی، اصالت را به حرکت «ضمه» داده و سکون را تخفیفی از آن می داند (واحدی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۱، ص ۲۰). کاربرد صیغه جمع (قربات) نیز حائز اهمیت تفسیری است؛ این امر نشانگر آن است که این مؤمنان هر بخش از انفاق خود را یک «قربت» مستقل و وسیله ای جدید برای نیل به رضایت الهی می دیدند. این تعبیر، به تحلیل زمخشری (۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰۳)، با ایجاد اتحادی

بلاغی میان «سبب» (انفاق) و «مسبب» (قربت)، از عمق نیت خالص و نگاه متعالی انفاق‌کنندگان حکایت دارد.

ضلع مکمل این تصویر، عبارت «وَصَلَّوَاتِ الرَّسُولِ» است. دیدگاه غالب و تقریباً متفق علیه در سنت تفسیری آن است که «صلاة» در اینجا به معنای اصیل لغوی خود، یعنی «دعا»، به کار رفته است (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۲۸۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۵، ص ۹۶). مفسران بزرگی چون ابن عباس و قتاده، آن را به «استغفار» و «دعای خیر و برکت» پیامبر (ص) برای انفاق‌کنندگان تفسیر کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۸۶۷). این فهم، با امر صریح خداوند به پیامبر در آیه ۱۰۳ همین سوره («وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»)، که در آن نیز «صلاة» به معنای دعای آرامش‌بخش است، کاملاً تقویت و تأیید می‌شود و جایگاه محوری دعای نبوی در نظام تشریعی را آشکار می‌سازد. در تحلیل ساختار نحوی این عبارت نیز ظرافت‌های معنایی دقیقی نهفته است. دو وجه اصلی برای عطف «صلوات» مطرح شده است: وجه اظهر آن است که معطوف بر «قُرْبَات» باشد؛ یعنی انفاق‌کنندگان، عمل خود را سبب دو چیز می‌دانند: کسب قربات نزد خدا و جلب دعا‌های رسول (سمین حلبی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۹۶-۴۹۷). وجه دوم، که ابن عطیه آن را محتمل دانسته (۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۷۴) و علامه طباطبایی آن را ظاهرتر می‌داند (۱۳۹۰ق، ج ۹، ص ۳۷۱)، آن است که «صلوات» معطوف بر «مَا يُنْفِقُ» باشد. این تحلیل دوم، هرچند ظریف، بار معنایی عمیق‌تری دارد؛ زیرا «دعا» را نه صرفاً یک نتیجه، بلکه یک عنصر مستقل و هم‌سنگ با «انفاق» در فرآیند تقرب معرفی می‌کند. گویی از دید این مؤمنان، اصل تقرب از ترکیب دو عنصر مادی (انفاق خودشان) و معنوی (برکت دعای پیامبر) حاصل می‌شود.

در یک جمع‌بندی، تحلیل دقیق لغوی و سیاقی، آیه را در چارچوب یک تعامل معنوی زنده و پویا قرار می‌دهد: از یک سو، مؤمنانی هستند که با انفاق خالصانه در پی کسب رضایت الهی‌اند و از سوی دیگر، پیامبری که جایگاه ویژه او ایجاب می‌کند دعایش نه تنها یک برکت حاشیه‌ای، بلکه رکنی مقوم در پذیرش و کمال عمل باشد. این معنای اولیه، تصویری روشن از یک جامعه ایمانی در حال رشد را ارائه می‌دهد که در آن، عمل مادی (انفاق) با نیت قلبی (قربت) و برکت نبوی (صلوات) پیوندی ناگسستنی و ساختاری خورده است.

## ۱-۲. تحلیل تاریخی-روایی: آیه به مثابه «قضیه خارجی» در مدح بنی مقرن و دیگران

در ادامه تحلیل لغوی، بررسی عمیق سنت تفسیری نشان می‌دهد که مفسران در مواجهه با آیه ۹۹ سوره توبه، عمدتاً رویکردی «تاریخی-اثباتی» اتخاذ کرده و آن را نه یک حکم کلی و انتزاعی، بلکه یک «قضیه خارجی» دانسته‌اند. به عبارت دیگر، این آیه به مثابه گزاره‌ای تلقی شده که به افراد و گروه‌های معینی در خارج اشاره دارد و در مقام مدح و توصیف حال ایشان نازل شده است. این رویکرد، آیه را به عنوان یک استثنای درخشان در برابر تصویر کلیشه‌ای و غالباً منفی از اعراب در قرآن معرفی می‌کند. ماتریدی به زیبایی این تقابل را برجسته می‌سازد و بیان می‌کند که خداوند با ذکر این گروه، نشان داد که ذم بیشین در آیه «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا» به طایفه‌ای خاص اشاره داشته و شامل همه بادیه‌نشینان نمی‌شده است (ماتریدی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۴۵۷-۴۵۸). این تلاش برای تعیین هویت مصداقی گروه مؤمن، کانون اصلی مباحث تفسیری را تشکیل داده و دلالت آیه را به بستر تاریخی آن گره زده است.

در میان مصداقی ذکر شده، نام «بنی مُقَرَّن» از قبیله «مُزَیْنَه» دارای بیشترین شهرت و تکرار است. این دیدگاه که از چهره شاخص تابعی، مجاهد بن جبر، نقل شده (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۱۸۶۷)، به یک دیدگاه رایج در تاریخ تفسیر تبدیل شده و در آثار مفسران متعددی در طول قرون بازتاب یافته است (برای نمونه: ابن عطیه، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۷۴؛ قرطبی، ۳۶۴ش، ج ۸، ص ۲۳۵). برخی مفسران، این گروه را همان کسانی دانسته‌اند که در آیه ۹۲ همین سوره، به دلیل ناتوانی مالی از همراهی با پیامبر (ص) در جنگ، با چشمانی اشکبار بازگشتند؛ پیوندی که عمق اخلاص این قبیله را به تصویر می‌کشد. (ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۰، ص ۱۸۹). مهم‌ترین شاهد در این زمینه، روایتی است که طبری از عبدالرحمن بن مغفل بن مقرن نقل می‌کند که وی صراحتاً می‌گوید: «ما ده فرزند از نسل مقرن بودیم و این آیه درباره ما نازل شد». (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۵) این «شهادت درونی»، هرچند ممکن است از باب تطبیق باشد، اما در سنت تفسیری به عنوان یک قرینه مهم برای تحدید شأن نزول آیه به کار رفته و اعتبار تاریخی این انتساب را تقویت کرده است.

علاوه بر بنی مقرن، مفسران دامنه این مدح الهی را به قبایل دیگری نیز گسترش داده‌اند. در روایتی منسوب به ابن عباس، به صراحت از قبایل «مزینه و جهینه و اسلم» به عنوان مصداقی آیه نام برده شده است (ابن عباس، بی‌تا، ص ۱۶۵). برخی نیز از قبایل «جهینه و غفار و اسلم» یاد می‌کنند (سمرقندی،

۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۸۳). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که یک اتفاق نظر نسبی بر سر انتساب این فضیلت به قبایلی خاص که به صدق ایمان و پیشگامی در یاری اسلام شهره بودند، وجود داشته است. این دیدگاه‌ها در آثار مفسران متأخرتر نیز استمرار یافته است؛ چنانکه ابن‌کثیر در تفسیر خود به این قبایل اشاره می‌کند (ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۷۷). در برخی تفاسیر نیز، این مدح به شخصیت‌های برجسته‌ای چون «عبدالله ذوالبجادرین» و قوم او نیز نسبت داده شده است (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۹۵؛ نظام‌الاعرج، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۵۲۱).

آنچه در تمام این اقوال مشترک است، رویکرد «تاریخی-تحدیدی» است. این جریان فکری غالب، که از تفاسیر متقدم تا آثار معاصر (برای نمونه: مراغی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۹؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۱۱، ص ۱۵) استمرار یافته، با استناد به روایات و تحلیل‌های سیاقی، در پی پاسخ به این پرسش بوده است که «این آیه درباره چه کسانی است؟». این رویکرد، به طور طبیعی، دلالت آیه را در چارچوب یک واقعیت تاریخی مشخص محصور می‌کند و آن را به عنوان ستایشی از ایمان و انفاق خالصانه گروهی از صحابه بادیه‌نشین در برابر خداوند و پیامبرش تثبیت می‌نماید. در این افق معنایی، آیه یک گزارش از فضیلتی محقق‌شده است، نه یک دستورالعمل تأسیسی برای یک حکم فقهی عام که برای تمام مکلفان در تمام زمان‌ها الزام‌آور باشد.

### ۳-۱. گرایش‌های تأویلی: از تعمیم اخلاقی تا بازخوانی کلامی-سیاسی

هرچند رویکرد غالب در سنت تفسیری، تحدید تاریخی و تمرکز بر مصادیق عینی آیه است، اما این تمام تصویر نیست. در حاشیه این جریان اصلی، گرایش‌هایی به سمت عبور از دلالت ظاهری و تاریخی نیز وجود دارد که ظرفیت متن را برای ارائه معانی ثانویه و فراتاریخی به رسمیت می‌شناسند. این گرایش‌ها، طیفی را تشکیل می‌دهد که از «تعمیم اخلاقی-عرفانی» آغاز شده، از طریق «زمینه‌سازی روایی برای استخراج ملاک» ادامه یافته و در نقطه‌ای رادیکال، به یک «بازخوانی کامل کلامی-سیاسی» می‌رسد.

در یک سوی این طیف، مفسرانی قرار دارند که با حفظ چارچوب کلی معنای آیه، آن را به عنوان یک درس اخلاقی و معنوی عام تعمیم می‌دهند. در «تبصیر الرحمن»، با نگاهی عرفانی، انفاق وسیله «بریدن از غیر حق» و صلوات رسول مکملی برای «کاستی‌های» بنده در مسیر سلوک دانسته شده است

(مهاشمی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۳۱۲). این گرایش تعمیمی در میان مفسران معاصر نیز با قوت ادامه دارد؛ چنانکه برخی آیه را نمونه‌ای از «ایمان صحیح» و «اخلاص در انفاق» (شحاته، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۹۸۳) یا توصیفی از مؤمنی می‌دانند که ایمانش را از طریق یک «تلاش معنوی و پویا» در میدان عمل تثبیت می‌کند (فضل الله، ۱۴۱۹ق، ج ۱۱، ص ۱۹۶).

در همین راستا، و به عنوان یک حلقه واسطه کلیدی میان تفسیر محض و استنباط فقهی، تفسیر روایی امامیه قرار دارد که با عبور از بحث صرفاً تاریخی، زمینه را برای استخراج یک قاعده کلی و فراتاریخی از آیه فراهم می‌کند. در روایتی که عیاشی از امام صادق (ع) نقل می‌کند، هنگامی که از ایشان در مورد آیه «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ...» و پاداش این گروه سؤال می‌شود، امام با تأکید پاسخ می‌دهد: «نعم، یثابون علیه»؛ آری، بر آن پاداش داده می‌شوند (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۰۵). این پاسخ کوتاه اما پرمغز، هرچند مستقیماً یک قاعده فقهی تأسیس نمی‌کند، اما با یک جابجایی ظریف، کانون توجه را از پرسش «فاعل محور» (این گروه چه کسانی بودند؟) به یک پرسش «ملاک محور» (بر چه اساسی پاداش می‌گیرند؟) منتقل می‌سازد. این روایت، با تأیید قطعی پاداش، به طور ضمنی بر «عمومیت ملاک» (یعنی ایمان و انفاق خالصانه به قصد قربت) صحنه گذاشته و راه را برای گذار از یک گزارش تاریخی به یک قاعده ارزشی عام در نظام پاداش و جزای الهی هموار می‌کند. نقطه اوج این گرایش تأویلی، در آثار نعمان بن محمد (ابن حیون)، فقیه و نظریه‌پرداز برجسته اسماعیلی، مشاهده می‌شود. او در «تأویل الدعائم»، با روشی کاملاً متفاوت، آیه را به طور کامل از بافتار تفسیری رایج خارج کرده و آن را به سندی برای اثبات اصول اعتقادی مکتب خود تبدیل می‌کند. در این منظومه، «اعراب» و «اهل مدینه» دیگر هویت جغرافیایی یا قبیله‌ای ندارند، بلکه به اصطلاحاتی فنی برای دسته‌بندی مراتب ایمان و معرفت بدل می‌شوند (ابن حیون، بی‌تا، ج ۳، ص ۲۷۲). این بازخوانی نمادین، هرچند در چارچوب این پژوهش یک جریان فرعی محسوب می‌شود، اما به خوبی ظرفیت بالقوه متن برای پذیرش معانی ثانویه و خروج از بافتار اولیه را نشان می‌دهد.

بنابراین، اگرچه رویکرد تاریخی-اثباتی، جریان اصلی در تفسیر این آیه است، اما وجود این «طیف فراتاریخی»، از تعمیم اخلاقی و روایی گرفته تا بازخوانی کامل کلامی-سیاسی، نشان می‌دهد که متن قرآنی همواره این ظرفیت را داشته است که در نظام‌های فکری مختلف، کارکردهای کاملاً متفاوتی بیابد. این پویایی، خود زمینه‌ساز این پرسش کلیدی است که گذار آیه به ساحت فقه و تبدیل آن به

یک قاعده عام، در کجای این طیف از «تطور معنایی» قرار می‌گیرد و با چه سازوکارهایی خود را موجه می‌سازد.

### ۳. بازسازی جایگاه آیه در استدلال فقهی

پس از تثبیت دلالت آیه ۹۹ سوره توبه در چارچوب تاریخی و تفسیری آن، اکنون وارد ساحت «فقه استدلالی» می‌شویم جایی که این متن شاهد یکی از شگرف‌ترین تطوره‌های معنایی در تاریخ استنباط است. در این بخش، فرآیندی را کالبدشکافی خواهیم کرد که طی آن، فقهای امامیه با به‌کارگیری ابزارهای اجتهادی، این متن را از یک گزارش مقید به یک «بنیاد» برای قاعده‌ای عام تبدیل کردند. این گذار، صرفاً یک تغییر در حوزه دلالت نیست، بلکه یک «انقلاب در کارکرد» متن است؛ آیه از جایگاه یک «شاهد تاریخی» بر فضیلت گروهی خاص، به یک «سند حقوقی» برای اثبات شرطی مقوم در تمام عبادات ارتقا می‌یابد. هدف این بخش، بازسازی دقیق این فرآیند استنباط و تحلیل جایگاه آیه در منظومه فقهی، از لحظه تأسیس اصل «قصد قربت» تا کاربرد و تحدید آن در مناقشات پیچیده فقهی است.

#### ۲-۱. تأسیس قاعده: آیه ۹۹ توبه به مثابه بنیاد قرآنی شرطیت «قصد قربت»

لحظه کلیدی تطور استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، هنگامی است که فقها از مصادیق خارجی آن فراتر رفته و با تمرکز بر منطق درونی مدح الهی، آن را به بنیانی برای یک اصل کلی در عبادات بدل می‌سازند: «شرطیت قصد قربت». این استدلال، که شالوده آن در آثار متقدمی چون «غنیة النزوح» ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) پی‌ریزی شد و بعدها به یک جریان فکری غالب در فقه امامیه تبدیل گشت، بر دو رکن اساسی استوار است.

رکن نخست، تحلیل دقیق فعل «يَتَّخِذُ» در عبارت «وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ» است. فقها این فعل را نشانگر یک «عمل ارادی، آگاهانه و انتخابی» می‌دانند؛ به معنای «برگرفتن»، «قصد کردن» و «نیت نمودن». از این منظر، ستایش خداوند نه متوجه نفس انفاق، که معطوف به همین «اتخاذ» و «قصد» آگاهانه این مؤمنان است. شهید اول با استناد به این آیه و شواهد دیگری چون «وَأَقْتَرِبْ» (علق: ۱۹)، این فرآیند قصدی را همان «طلب ثواب و رضای الهی» و «تقرب به خداوند از طریق طاعت» می‌داند (شهید اول، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰). این تحلیل، بر وجود یک «عنصر قلبی و ارادی» تأکید می‌ورزد که به عمل خارجی، هویت عبادی می‌بخشد.

رکن دوم که استدلال را تکمیل می‌کند، جمله تأییدیه «أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ» است. این جمله از سوی فقها به مثابه یک «شهادت» و امضای الهی بر صحت این نیت تلقی می‌شود. ابن زهره این استدلال را به شکلی شفاف صورت‌بندی می‌کند: او در بحث از شروط نیت وضو، پس از بیان لزوم نیت قربت، به آیه ۹۹ توبه استناد کرده و می‌گوید خداوند در این آیه، از باطن این مؤمنان و نیت آن‌ها برای تقرب خبر داده، ایشان را بر این نیت ستوده و به آنان وعده ثواب داده است. او نتیجه می‌گیرد که این مدح و وعده، دلیلی قاطع بر مطلوبیت ذاتی و لزوم این قصد در هر عمل عبادی است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳).

این خط استدلالی به طور مستمر در کتب فقه استدلالی دنبال شده و به یک اصل پذیرفته‌شده تبدیل گشته است. محقق کرکی در جامع المقاصد به آن اشاره می‌کند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱). صاحب جواهر نیز، در ضمن بررسی اقوال مختلف در باب نیت و اشاره به دیدگاه متقدمینی چون شیخ طوسی در «نهایه» مبنی بر کفایت «قربت»، به استدلال ابن زهره به این آیه صحنه می‌گذارد (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶). این استمرار تا فقه‌های معاصر نیز ادامه یافته و برخی در تبیین ماهیت «تقرب»، به این آیه به عنوان یکی از شواهد قرآنی آن استناد می‌کنند (علوی گرگانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۲۴۵).

این رویکرد، که روایات تفسیری مبنی بر پاداش گرفتن این گروه (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۱۰۵) نیز می‌تواند پل مفهومی آن باشد، در هسته خود مبتنی بر یک فرآیند اجتهادی کلیدی یعنی «الغاء خصوصیت از مورد» است. فقها با این ابزار اصولی، استدلال می‌کنند که هرچند «مورد» آیه، اتفاق توسط اعراب است، اما «ملاک» و علت مدح الهی، یعنی «نیت تقرب به خدا»، یک امر عام و فراگیر است که به عمل یا گروه خاصی اختصاص ندارد. از آنجا که تمام عبادات برای نیل به همین هدف (قرب الهی) تشریع شده‌اند، این نیت به عنوان روح و جوهره عبودیت، در تمامی آن‌ها شرطی لازم و عنصری مقوم خواهد بود. در همین راستا، برخی فقها بر این نکته ظریف تأکید کرده‌اند که اصرار ایشان بر استفاده از خود لفظ «قربۀ»، به دلیل تکرار این واژه در کتاب و سنت است که استدلال را مستقیماً به ادبیات خود شرع متصل می‌سازد و آن را از یک مفهوم صرفاً عقلی یا ذهنی متمایز می‌کند (محقق سبزواری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۴؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷). بدین ترتیب، آیه ۹۹ سوره توبه از جایگاه یک گزارش تاریخی درباره گروهی خاص فراتر رفته و به یک «بنیاد قرآنی» برای یکی از مهم‌ترین ارکان

فقه عبادات، یعنی «قصد قربت»، تبدیل می‌شود.

## ۲-۲. کیفیت‌شناسی «قربت»: تحلیل مراتب نیت از «قصد ثواب» تا «قصد امتثال»

پس از آنکه لزوم «قصد قربت» به مثابه رکنی مقوم در عبادات تثبیت شد، فقها در گامی عمیق‌تر، به کالبدشکافی ماهیت و کیفیت این قصد پرداخته‌اند. این مباحث که در نقطه تلاقی فقه، کلام و اخلاق شکل گرفته، نشان می‌دهد که «قربت» مفهومی ذومراتب است و نمی‌توان آن را به یک معنای واحد فروکاست. تأمل در متون فقهی، طیفی از تفاسیر را برای این عنصر کلیدی نیت آشکار می‌سازد که از «قصد وصول به غایت» (طلب ثواب) آغاز شده و به «قصد تحقق امر» (امتثال) و نهایتاً «انگیزه حبّی» می‌رسد.

یک تلقی رایج و بنیادین، «قربت» را به معنای «طلب جایگاه رفیع نزد خداوند از طریق دستیابی به پاداش او» تعریف می‌کند. در این دیدگاه، که ابن زهره (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳) آن را به روشنی صورت‌بندی کرده، مکلف با عمل خود، آگاهانه در پی دستیابی به همین جایگاه و منزلت است. در این نگاه، «قربت» از جنس «قرب منزلتی» است و بر جنبه «رغبت» و امید مکلف به رحمت و جزای الهی تأکید دارد. این تلقی، قصد ثواب را نه تنها منافی اخلاص نمی‌داند، بلکه آن را عین «ابتغاء وجه الله» می‌شمارد؛ چرا که به استدلال شهید اول (۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰)، ثواب از جانب غیر خدا نیست که طلبش شائبه شرک داشته باشد. آیه ۹۹ سوره توبه، با تأکید بر واژه «قربات» و تصریح به وعده الهی («سَيَدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ»)، به طور خاص می‌تواند مستندی قرآنی برای مشروعیت و مطلوبیت همین «قصد غایی» تلقی شود.

با این حال، این تعریف با چالش‌های دقیق کلامی نیز مواجه شده است. صاحب جواهر این دغدغه را مطرح می‌کند که اگر «قربت» به قصد طاعت و ثواب به نحو توأمان تعریف شود، این امر ممکن است به بطلان عبادت اولیائی منجر شود که عبادتشان صرفاً از روی محبت و اهلیت معبود است و انگیزه ثواب و عقاب در آن راهی ندارد (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶). این نقد، راه را برای تلقی دقیق‌تری می‌گشاید که «قربت» را اساساً به معنای «قصد طاعت و موافقت با اراده تشریعی مولی» می‌داند. در این دیدگاه، که شهید اول آن را «اولی» و برتر می‌شمارد، جوهره نیت، نه تمرکز بر نتیجه، بلکه التفات به خودِ فعل «امتثال» است؛ بدین معنا که مکلف، عمل را صرفاً به داعی تحقق امر مولا به

جا می‌آورد (شهید اول، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰).

در میانه این طیف، دیدگاه‌های ترکیبی نیز وجود دارد. محقق کرکی (۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱) «قربت» را دارای دو وجه ممکن می‌داند: یا به معنای «موافقت با اراده خداوند متعال» (قصد امتثال)، و یا «تقرب به او که با دستیابی به رفعت جایگاه و نیل به ثوابش محقق می‌شود» (قصد ثواب). او هر دو وجه را برای تحقق نیت، کافی می‌شمارد. این نگاه نشان می‌دهد که این دو معنا لزوماً در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه دو مرتبه یا دو جلوه از یک حقیقت واحد به شمار می‌روند.

در افقی متعالی‌تر، برخی فقهای معاصر، مفهوم «قربۀ» را از انحصار در «امتثال امر» نیز فراتر برده و آن را به «انگیزه مبتنی بر حبّ الهی» پیوند می‌زنند. از منظر ایشان، تقرب به خدا نه تنها از طریق قصد امتثال امر، بلکه از این طریق نیز محقق می‌شود که مکلف، عملی را به صرف علم به محبوبیت آن نزد خداوند و از روی محبت به او، حتی در فرض عدم وجود امر استقلالی، به جا آورد (علوی گرگانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۲۴۵). این دیدگاه، روح حاکم بر عبادت اولیاء را که صاحب جواهر دغدغه آن را داشت، در قالب یک قاعده فقهی قابل تحقق، صورت‌بندی می‌کند.

بنابراین، «قصد قربت» مفهومی سیال و ذومراتب است که می‌تواند در مرتبه نازل خود، به صورت امید به پاداش و ثواب تجلی یابد؛ در مرتبه‌ای بالاتر، به شکل قصد امتثال امر و خضوع در برابر اراده مولا ظاهر شود؛ و در متعالی‌ترین شکل خود، از انگیزه ناب محبت و علم به محبوبیت فعل نزد خداوند سرچشمه گیرد. آیه ۹۹ سوره توبه، با تثبیت لزوم این «قصد» و مشروعیت بخشیدن به وجه «طلب ثواب» آن، در واقع بایی را به سوی این مباحث عمیق در کیفیت عبودیت گشوده و نشان می‌دهد که چگونه یک متن قرآنی می‌تواند در لایه‌های مختلف استنباط فقهی-کلامی ایفای نقش کند.

## ۲-۳. از فضیلت اخلاقی تا شرط صحت: ارتقای جایگاه «قربۀ» در فقه

تطور استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، تنها به تعمیم دایره شمول آن محدود نمی‌شود؛ این گذار، یک «ارتقای عمودی» و بنیادین را نیز در بر دارد و آن، انتقال جایگاه «قصد قربت» از سطح یک فضیلت اخلاقی کمال‌بخش، به یک «شرط صحت» مقوم و حقوقی است. در حالی که جهان تفسیری، مدح الهی در آیه را توصیفی از یک کمال معنوی برای استحقاق ثواب بیشتر می‌داند، در جهان فقه، مسئله از «کمال پاداش» فراتر رفته و به «اصل صحت» و «اجزاء» عمل گره می‌خورد. این انتقال، دومین بُعد از

تطور بنیادین دلالت آیه را تشکیل می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه یک گزاره اخلاقی، به یک الزام حقوقی بدل شده است.

این ارتقاء جایگاه، ریشه در تمایز ماهوی میان «امر عبادی» و «امر توصّلی» در نظام فقهی دارد. در اوامر توصّلی، صرف تحقق خارجی مأموریه، برای اسقاط تکلیف کافی است؛ اما در اوامر عبادی، نفس انجام صورت عمل برای تحقق امتثال کافی نیست. جوهره امر عبادی، تحقق «خضوع و طاعت» در برابر مولی است و این حقیقت، جز با «قصد» و «نیت» محقق نمی‌شود. از این منظر، «قصد قربت» همان عنصری است که به یک فعل، هویت عبادی می‌بخشد و آن را از یک عادت یا حرکت فیزیکی صرف متمایز می‌کند. ابن زهره با ظرافتی تحلیلی، «قصد طاعت خداوند متعال» را همان عنصری می‌داند که به یک فعل، هویت «عبادت» می‌بخشد و تصریح می‌کند که تنها به واسطه چنین قصدی است که یک عمل، عبادت نام می‌گیرد (ابن زهره، ۱۷۱۴ق، ج ۱، ص ۵۳).

بر این اساس، فقها «قصد قربت» را شرط تحقق «امتثال» می‌دانند. امتثال کامل، صرفاً انجام عمل نیست، بلکه به جا آوردن فعل مطابق با وجه مطلوب شارع است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۰). از آنجا که اراده شارع در عبادات، تعبد و تقرب است، انجام عمل بدون این «داعی الهی»، خروج از وجه مطلوب و در نتیجه، عدم تحقق امتثال است. این منطق، به وضوح در تحلیل فقها از نیت وضو نمایان است. آنان استدلال می‌کنند که شارع، امر به «رفع حدث» کرده است تا «استباحه عبادت» (جواز ورود به اعمالی چون نماز) ممکن شود. بنابراین، نیت مکلف باید به این ساختار طولی توجه داشته باشد: او باید «رفع حدث» را به قصد استباحه نیت کند و این مجموعه را به «قصد طاعت و قربت» به جا آورد تا امتثال امر الهی به طور کامل محقق گردد (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱).

بنابراین، هنگامی که فقها به آیه ۹۹ سوره توبه استناد می‌کنند، مدح الهی از «اتخاذ قربات» را نه فقط تشویقی برای کسب یک فضیلت، بلکه تأییدی بر این حقیقت بنیادین می‌دانند که جوهره عمل عبادی مقبول، همین قصد و نیت است. در غیاب این قصد، عمل از درجه اعتبار ساقط می‌شود و حتی حداقل صحت و امتثال نیز برای آن متصور نیست. این توسعه در دلالت، نشان می‌دهد که فقها آیه را نه تنها در مصادیق، بلکه در «سطح الزام حقوقی» نیز تعمیم داده‌اند. آیه دیگر صرفاً داستان مؤمنانی نیست که به کمالات عالیه دست یافتند، بلکه به منبعی برای استخراج شرطی تبدیل شده که بدون آن، اساس

عبادت محقق نمی‌گردد.

#### ۴-۲. تحدید قاعده: بررسی حدود دلالت آیه در جدال بر سر «قصد وجه»

با وجود نقش بنیادین آیه ۹۹ توبه در اثبات اصل «لزوم قصد قربت»، قلمرو دلالت این آیه نامحدود نیست. هنگامی که مباحث فقهی از کلیات نیت عبور کرده و به جزئیات فنی آن می‌پردازند، مشخص می‌شود که این بنیاد قرآنی به تنهایی برای حل تمام مناقشات کافی نیست. برجسته‌ترین این مناقشات، جدال پیچیده و پردامنه بر سر لزوم یا عدم لزوم «قصد وجه» است؛ یعنی آیا بر مکلف واجب است که علاوه بر نیت قربت، «وجه» عمل عبادی خود (وجوب یا ندب) را نیز مشخص کند؟ این مسئله که صاحب جواهر اقوال در آن را تا پنج یا شش دیدگاه مختلف برمی‌شمرد (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۱)، میدان نبردی است که در آن، آیه ۹۹ توبه تقریباً یک «دلیل ساکت» است و فقها برای اثبات مدعای خود، ناگزیر به ادله روایی و اصول عقلی و عملی روی آورده‌اند.

طرفداران لزوم «قصد وجه»، که بزرگانی چون محقق حلی در «شرایع» و ابوالصلاح حلبی این دیدگاه را نمایندگی می‌کنند، استدلال می‌نمایند که امثال کامل امر شارع، تنها با «ایقاع الفعل علی وجهه» محقق می‌شود؛ یعنی عمل باید دقیقاً به همان کیفیتی که مطلوب شارع است، انجام شود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷). از آنجا که عبادات گاهی واجب و گاهی مستحب هستند، تمایز این دو در مقام نیت، برای تحقق امثال بر وجه کامل، ضروری است. آنان استدلال خود را بر این مقدمه استوار می‌کنند که بدون نیت وجه، فعل انجام‌شده فاقد عنوان شرعی مطلوب است. دلیل اصلی این گروه، بیش از آنکه قرآنی باشد، روایی و عقلی است و به روایت مشهور نبوی «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى» استناد می‌کنند. ایشان معتقدند این حصر، دلالت بر آن دارد که حقیقت و عنوان عمل، تابع نیت فاعل است و اگر مکلف وجه وجوب یا ندب را قصد نکند، عمل او فاقد آن عنوان خاص بوده و امثال محقق نشده است (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۰).

در مقابل این دیدگاه، جریان قدرتمندی از فقها، از جمله شیخ طوسی در «نهایه» و بسیاری از متأخرین، چنین شرطی را لازم ندانسته و «قصد قربت» را برای صحت عبادت کافی می‌دانند (صاحب جواهر، بی‌تا، ج ۲، ص ۸۱). استدلال محوری این گروه، تمسک به «اطلاق» ادله امر است. آنان معتقدند که اوامر شارع در کتاب و سنت، به «طبیعت» فعل عبادی (مانند اصل وضو) تعلق گرفته‌اند و مقید به

هیچ قیدی جز قصد قربت (که مقوم عبادیت است) نیستند. بنابراین، همین که مکلف، آن ماهیت مطلق را به قصد امتثال امر الهی و تقرب به او انجام دهد، امتثال حاصل شده و برائت ذمه محقق می‌شود. از دیدگاه این گروه، الزام مکلف به قصد وجه، نوعی تقییدِ اطلاقِ دلیل و افزودن شرطی است که دلیلی قطعی بر آن وجود ندارد. صاحب مدارک در نقدی روش‌شناختی، استدلال طرف مقابل را مبتلا به «مصادره به مطلوب» می‌داند؛ زیرا این ادعا که «امثال کامل، نیازمند قصد وجه است»، خود همان محل نزاع است و نمی‌تواند به عنوان دلیل به کار رود (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷).

در این میان، آیه ۹۹ سوره توبه در کجای این مناقشه قرار می‌گیرد؟ این آیه، با مدح «اتخاذ قربات»، به روشنی بر لزوم عنصر «قصد قربت» دلالت دارد، اما در مورد اینکه آیا این قصد باید مقید به وجه وجوب یا ندب نیز باشد، ساکت است. به عبارت دیگر، دلالت آیه نسبت به این نزاع خاص، مجمل است و نمی‌تواند به نفع هیچ یک از طرفین به کار گرفته شود. این «تحدید قاعده» نشان می‌دهد که چگونه یک دلیل قرآنی می‌تواند در یک سطح از بحث (اثبات اصل قربت) کاملاً بنیادین و کارآمد باشد، اما در سطحی دیگر و در مواجهه با پرسش‌های جزئی‌تر، نیازمند تکمیل و تبیین توسط ادله دیگر (مانند سنت و اصول عملیه) گردد. این امر، پویایی و تعامل نظام‌مند میان ادله مختلف در فرآیند پیچیده اجتهاد را به خوبی به تصویر می‌کشد.

#### ۴. کالبدشکافی تطور؛ مبانی و سازوکارهای گذار دلالتی

پس از آنکه در بخش‌های پیشین، دو تصویر متمایز از آیه ۹۹ سوره توبه در دو ساحت تفسیری و فقهی ترسیم شد، اکنون زمان آن فرا رسیده است که به قلب تحلیلی این پژوهش وارد شویم و به این پرسش بنیادین پاسخ دهیم: چه مبانی و سازوکارهای منطقی، این گذار شگرف از یک «دلالت مقید» به یک «بنیاد عام» را ممکن و موجه ساخته است؟ این بخش، با عبور از توصیف «چه رخ داده»، به تحلیل «چگونه رخ داده» می‌پردازد. هدف، کالبدشکافی این فرآیند استنباطی و نشان دادن این نکته است که این تطور، نه یک جهش تفسیری تصادفی، بلکه محصول اعمال روشمند ابزارهای اجتهادی در حوزه‌های اصول فقه و کلام بوده است.

#### ۳-۱. مبانی اصولی: استخراج «ملاک عام» از یک «مورد خاص»

موتور محرک این گذار دلالتی از یک «قضیه خارجی» به یک «قضیه حقیقی»، سازوکار اجتهادی

«استخراج ملاک از متن» است که در ادبیات اصولی با عناوینی چون «تنقیح مناط» یا «الغاء خصوصیت» شناخته می‌شود. این فرآیند به مجتهد اجازه می‌دهد تا با عبور از خصوصیات غیردخیل «مورد»، به «مناط» و علت اصلی مدح دست یافته و آن را تعمیم دهد. بازسازی این فرآیند در استدلال فقها، منطق این تطور را آشکار می‌سازد.

نقطه عزیمت این استنباط، تمرکز بر ساختار «مدح» در آیه است. فقها دریافته‌اند که آیه در مقام ستایش یک گروه (اعراب مؤمن) به خاطر یک عمل (انفاق) با یک کیفیت خاص (نیت قربت) است. ابن زهره با دقتی مثال‌زدنی، همین ساختار را کانون استدلال خود قرار می‌دهد. او تصریح می‌کند که خداوند در این آیه، از نیت باطنی آن مؤمنان برای تقرب خبر داده، آنان را دقیقاً بر همین نیت ستوده و به ایشان وعده ثواب داده است. (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳). از دیدگاه او، این «مدح الهی» که با ادوات تأکید («أَلَا إِنَّهَا...») همراه شده، کاشف از مطلوبیت ذاتی و رجحان قطعی فعل مورد ستایش، یعنی «قصد قربت»، است.

در گام بعد، فرآیند «تنقیح مناط» آغاز می‌شود. مجتهد با این پرسش مواجه است که مناط و علت اصلی این مدح چیست؟ آیا «عرب بودن»، «انفاق کردن» یا «قصد قربت داشتن»؟ با بررسی عقلی و ارتکاز متشرعی، دو خصوصیت اول به عنوان قیود غیردخیل در علیت، الغا می‌شوند. آنچه به طور مشخص ستایش شده، فعل قلبی و ارادی «وَيَتَّخِذُ قُرْبَاتٍ» است. این «اتخاذ» یا «قصد کردن»، به مثابه مناط اصلی مطلوبیت، استخراج می‌شود. این همان نکته‌ای است که شهید اول با تمرکز بر آن، آیه را دلیلی بر لزوم «ابتغاء وجه الله» در عمل می‌داند (شهید اول، ۱۴۳۰ق، ج ۶، ص ۲۰). این «ملاک» - یعنی نیت تقرب به خداوند - یک امر معنوی و عام است که هیچ‌گونه اختصاصی به زمان، مکان، شخص یا نوع عمل خاصی ندارد.

نهایتاً، با اتکا به این ملاک عام، حکم «مطلوبیت و لزوم» این نیت، به سایر عبادات تعمیم داده می‌شود. منطق این تعمیم، گاه با استناد به قیاس اولویت تقویت می‌شود: اگر «قصد قربت» در عملی مانند انفاق که می‌تواند انگیزه‌های غیرالهی نیز داشته باشد، تا این حد ارزشمند است که مورد ستایش صریح خداوند قرار گرفته و با شهادت الهی، یک «قربت» قطعی برای صاحبش محسوب می‌شود («أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ»)، پس به طریق اولی در عبادات محضی مانند وضو و نماز که غایت اصلی تشریع آنها جز تقرب نیست، این قصد نه تنها مطلوب، بلکه شرط لازم و مقوم خواهد بود. در همین راستا، اصرار

فقه‌ها بر استفاده از خود لفظ «قربت» نیز معنادار است؛ آنان این واژه را به دلیل تکرار آن در کتاب و سنت، بر واژگان مشابه برتری داده‌اند تا نشان دهند این ملاک عام، مستقیماً از ادبیات خود شرع استخراج شده است (موسوی عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۸۷؛ محقق سبزواری، بی تا، ج ۱، ص ۲۴). بنابراین، این سازوکار اصولی نشان می‌دهد که فقها آیه را نه نادیده گرفته و نه تحریف کرده‌اند، بلکه آن را به عنوان یک «مورد خاص که از یک قاعده عام پرده برمی‌دارد» تحلیل نموده‌اند. مدح الهی در این آیه، کاشف از یک قانون عام در نظام عبادی اسلام است: ارزش، مقبولیت و حتی صحت هر عمل تعبدی، به «قصد» و «نیتی» گره خورده است که آن را به خداوند پیوند می‌دهد. قاعده «استخراج ملاک عام»، پلی منطقی می‌سازد که فقیه را قادر می‌سازد تا از ساحل دلالت تاریخی و مقید آیه، به سلامت به ساحل استنباط یک قاعده فقهی عام و فراگیر عبور کند و این تطور را نه یک جهش بی ضابطه، بلکه یک فرآیند اجتهادی روشمند و مستدل جلوه دهد.

## ۲-۳. پیوند استنباط با مبانی کلامی: نقش پیش فرض‌های الهیاتی در تعمیم حکم

سازوکار اصولی «استخراج ملاک عام» هرچند ابزار فنی این گذار دلالتی را فراهم می‌آورد، اما این ابزار در یک خلأ صرفاً منطقی عمل نمی‌کند. استنباط فقهی از آیه ۹۹ توبه، عمیقاً در یک «بستر کلامی» ریشه دارد که بر پایه پیش فرض‌های الهیاتی مشخصی در باب ماهیت عبادت، اخلاص و رابطه عبد و مولا استوار است. این بستر معنابخش، که دغدغه مشترک فقهای امامیه در طول تاریخ بوده، به استدلال فقهی عمق و وجاهت می‌بخشد. در این نگاه، «قصد قربت» نه یک الزام فقهی منفرد، بلکه تجلی یک جهان بینی الهیاتی است که بر «آگاهی» و «اخلاص» به عنوان جوهره عبودیت تأکید می‌ورزد.

فقه‌ها برای مستندسازی این اصل کلامی، تلاش کرده‌اند تا آن را به شواهد قرآنی دیگری چون آیه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (بینه: ۵) پیوند زنند. هرچند در کیفیت دلالت این آیه بر «نیت قربت» به معنای دقیق فقهی آن مناقشاتی فنی وجود داشته است (محقق سبزواری، بی تا، ج ۱، ص ۲۴)، اما نفس این تلاش، نشان‌دهنده خودآگاهی فقها نسبت به این پیوند است. در این میان، آیه ۹۹ سوره توبه نقشی بی‌بدیل ایفا می‌کند؛ چرا که این آیه، اصل انتزاعی «اخلاص» را به یک «نمونه عینی و ملموس» قرآنی تبدیل کرده و نشان می‌دهد که اخلاص مورد نظر شارع، در عمل مؤمنان صدر اسلام به صورت «اتخاذ قربات» تجلی یافته و مورد ستایش خداوند قرار گرفته است.

این دغدغه کلامی، فقها را به کاوش‌های عمیق و چندوجهی در باب ماهیت نیت واداشته است که بسیار فراتر از یک بحث صرفاً فقهی است. همان طور که برخی با نگاهی الهیاتی، خود «نیت کردنِ قربت» را یک «عبادت مستقل» می‌دانند که خداوند به آن امر کرده و بر آن ثواب وعده داده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۵۳). این نگاه، «نیت» را از یک شرط مقدمی به یک فعل عبادی قلبی ارتقا می‌دهد. این تحلیل‌ها در طول زمان پیچیده‌تر شده و به تمایزات ظریفی انجامیده‌اند؛ از جمله تمایز میان «قصد امتثال» و «قصد ثواب» که فقهای چون محقق کرکی هر دو را معتبر دانسته‌اند (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۱).

این کاوش کلامی تا آنجا پیش می‌رود که حتی با نقدهای درونی نیز مواجه می‌شود. صاحب جواهر با حساسیت یک متکلم، این نگرانی را مطرح می‌کند که برخی تعاریف از نیت، ممکن است به «فساد عبادت اولیاء» منجر شود؛ کسانی که عبادتشان از افق ثواب و عقاب فراتر رفته و صرفاً بر محور «محبت» استوار است (صاحب جواهر، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۴۳۶). این نقد، خود راه را برای دیدگاه‌های متعالی‌تری همچون این دیدگاه باز می‌کند که تحقق قربت را حتی بدون وجود «امر» مستقیم و صرفاً بر پایه «محبت» و علم به محبوبیت فعل نزد خداوند، ممکن می‌دانند (علوی گرگانی، ۱۳۹۵ش، ج ۲، ص ۲۴۵).

بنابراین، تطور استنباط از آیه ۹۹ توبه، محصول تعامل دیالکتیکی میان یک ابزار «اصولی» (الغاء خصوصیت) و یک بستر غنی و چندلایه «کلامی» (لزوم اخلاص آگاهانه) است. این دودر کنار یکدیگر، استدلال فقهی را از هر جهت تقویت کرده و گذار از یک مورد خاص به یک قاعده عام را نه تنها از نظر فنی، بلکه از نظر الهیاتی نیز موجه و معنادار می‌سازند. آیه ۹۹ توبه در این میان، نه تنها یک دلیل فقهی، بلکه یک شاهد کلامی بر این حقیقت است که روح تمام عبادات، همان قصد خالصانه‌ای است که عمل را به خداوند پیوند می‌دهد.

## نتیجه‌گیری

تحلیل تطور استنباط از آیه ۹۹ سوره توبه، از کشف یک منطق اجتهادی نظام‌مند پرده برداشت که طی آن، یک گزاره توصیفی و مقید به تاریخ (قضیه خارجی)، به یک قاعده تأسیسی و عام حقوقی (قضیه حقیقیه) بدل می‌شود. دستاورد اصلی این پژوهش، نه صرفاً گزارش این دو برداشت متمایز تفسیری و فقهی، بلکه ارائه یک مدل تحلیلی برای تبیین خود «فرآیند گذار» بود.

پاسخ نهایی به پرسش محوری پژوهش، در قالب این مدل سه وجهی قابل صورت‌بندی است: این تطور محصول تعامل ساختارمند یک «مبنای کلامی پیشینی»، یک «ابزار اصولی» و یک «متن مستعد» است. در این فرآیند، (۱) «اصل لزوم اخلاص آگاهانه در عبودیت» به مثابه یک پیش‌فرض کلامی، زمینه را برای جستجوی مستندات قرآنی فراهم می‌آورد. (۲) آیه ۹۹ سوره توبه، با ستایش صریح از «اتخاذ قربات»، به عنوان یک «متن مستعد» و نمونه اعلا‌ی قرآنی برای این اصل کلامی شناسایی می‌شود. (۳) نهایتاً، «ابزار اصولی تنقیح مناط» به کار گرفته می‌شود تا با الغای خصوصیات مورد (اعراب، انفاق)، ملاک عام (نیت تقرب) استخراج و به تمام عبادات تعمیم داده شود. این تعامل نظام‌مند، نه تنها یک گزاره توصیفی را به یک قاعده تأسیسی، بلکه یک فضیلت اخلاقی را به یک شرط صحت فقهی تبدیل کرده است.

این مطالعه موردی، پویایی و ظرفیت سازنده «اجتهاد» در تعامل با متن مقدس را به روشنی به تصویر می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه فقه، با نفوذ به لایه‌های عمیق‌تر معنایی متن، ظرفیت‌های هنجاری و جاودانه آن را آشکار می‌سازد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آتی، با به‌کارگیری همین «مدل تحلیلی سه‌وجهی» (مبنای کلامی، متن مستعد، ابزار اصولی)، سیر تطور استنباط از دیگر آیات مشابه را که در آن‌ها نیز یک مفهوم اخلاقی به یک قاعده حقوقی تبدیل شده، مورد واکاوی قرار دهند. چنین پژوهش‌هایی می‌توانند به فهم عمیق‌تری از منطق حاکم بر تولید معرفت حقوقی در سنت اسلامی بینجامند.

## فهرست منابع

- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد. (١٤١٩ق). تفسير القرآن العظيم. (چاپ سوم). رياض: مكتبة نزار مصطفى الباز.
- ابن حيون، نعمان بن محمد. (بی تا). تأویل الدعائم. (محمد حسن اعظمی، محقق). قاهره: دار المعارف.
- ابن زهره، حمزه بن علی. (١٤١٧ق). غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع. (ابراهيم بهادری، محقق). قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (بی تا). علل الشرائع. (محمد صادق بحر العلوم، مقدمه نویسنده). قم: مكتبة الداوری.
- ابن عاشور، محمد طاهر. (١٤٢٠ق). تفسير التحرير و التنوير. بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (١٤١٩ق). تفسير القرآن العظيم. بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (١٤١٨ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس. (بی تا). (مجد الدین أبوطاهر محمد بن یعقوب الفيروزآبادی، گردآورنده). بیروت: دار الکتب العلمیة.
- جصاص، احمد بن علی. (١٤٠٥ق). احکام القرآن. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- زجاج، إبراهیم بن السری. (١٩٨٨م). معانی القرآن وإعراجه. (عبد الجلیل عبده شلبي، محقق). بیروت: عالم الکتب.
- زحیلی، وهبه. (١٤١١ق). التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج. (چاپ دوم). دمشق: دار الفكر.
- زمخشري، محمود بن عمر. (١٤٠٧ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. (چاپ سوم). بیروت: دار الکتب العربی.
- سمرقندی، نصر بن محمد. (١٤١٦ق). تفسیر السمرقندی المسمى بحر العلوم. بیروت: دار الفكر.
- سمین، احمد بن یوسف. (١٤١٤ق). الدر المصون فی علوم الکتب المکنون. بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.

شحاته، عبدالله محمود. (١٤٢١ق). تفسير القرآن الكريم. قاهره: دار غريب.

شهيد اول، محمد بن مكى. (١٤٣٠ق). موسوعة الشهيد الأول. (رضا مختارى و ديگران، محقق). قم: مكتب الاعلام الاسلامى فى الحوزة العلمية.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. (١٤٢١ق). جواهر الكلام (ط. الحديثه). قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت (عليهم السلام).

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر. (بى تا). جواهر الكلام (ط. القديمه). بيروت: دار إحياء التراث العربى.

طباطبايى، محمدحسين. (١٣٩٠ق). الميزان فى تفسير القرآن. (چاپ دوم). بيروت: مؤسسه الأعلمى للمطبوعات.

طبرانى، سليمان بن احمد. (٢٠٠٨م). التفسير الكبير: تفسير القرآن العظيم. (چاپ اول). اردن: دار الكتاب الثقافى.

طبرسى، فضل بن حسن. (١٣٧٢ش). مجمع البيان فى تفسير القرآن. (چاپ سوم). تهران: ناصر خسرو.

طبرى، محمد بن جرير. (١٤١٢ق). جامع البيان فى تفسير القرآن. بيروت: دار المعرفه.

علوى گرگانى، محمدعلى. (١٣٩٥ش). المناظر الناصره فى أحكام العتره الطاهره (الطهاره). قم: فقيه اهل بيت (عليهم السلام).

عياشى، محمد بن مسعود. (١٣٨٠ق). التفسير (تفسير العياشى). تهران: مكتبه العلميه الاسلاميه.

فخر رازى، محمد بن عمر. (١٤٢٠ق). التفسير الكبير (مفاتيح الغيب). (چاپ سوم). بيروت: دار إحياء التراث العربى.

فضل الله، محمد حسين. (١٤١٩ق). من وحى القرآن. بيروت: دار الملاك.

قرطبى، محمد بن احمد. (١٣٦٤ش). الجامع لأحكام القرآن. تهران: ناصر خسرو.

قطب، سيد. (١٤٢٥ق). فى ظلال القرآن. (چاپ سى و پنجم). بيروت: دار الشروق.

ماتريدى، محمد بن محمد. (١٤٢٦ق). تأويلات أهل السنه (تفسير الماتريدى). بيروت: دار الكتب العلميه، منشورات محمد على بيضون.

محقق سبزواري، محمدباقر بن محمد مومن. (بى تا). ذخيره المعاد فى شرح الإرشاد. قم: مؤسسه آل

